

کتاب دانیال — شماره شصت

دعای دانیال و راز پادشاهی هشتم: مکاشفه‌ای برای ایام آخر

Jeff Pippenger

2024-01-24

در باب‌های هفدهم و هجدهم مکاشفه، فرشته‌ای رؤیای داوری پاپیت را به یوحنا نشان می‌دهد. در تبیین داوری نهایی آن، پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدس به تصویر کشیده شده‌اند.

و این است آن ذهنی که حکمت دارد: هفت سر، هفت کوه‌اند که آن زن بر آنها نشسته است. و هفت پادشاه هستند: پنج تن سقوط کرده‌اند، و یکی هست، و دیگری هنوز نیامده است؛ و چون بیاید، باید اندک زمانی بماند. و آن وحشی که بود و نیست، خود او هشتمین است، و از آن هفت است، و به هلاکت می‌رود. مکاشفه ۹:۱۷-۱۱

یوحنا به‌طور روحانی به سال ۱۷۹۸ منتقل شده بود، جایی که به او تعلیم داده شد که هفت سر آن وحشی که زن پاپی را حمل می‌کرد، هفت پادشاه بودند. در نبوت کتاب مقدسی، پادشاه به معنای یک پادشاهی است، و پادشاهی نیز یک سر به‌شمار می‌آید. در سال ۱۷۹۸، پنج پادشاهی سقوط کرده بودند و یکی در آن زمان فرمان می‌راند. پادشاهی هفتم هنوز در آینده بود، و به‌وسیله ده پادشاه نشان داده شده بود. سپس به یوحنا اعلام شد که پادشاهی هشتم همان وحش پاپی است که از آن هفت بود. پاپیت پنجمین پادشاهی بود، و زخمی مهلک دریافت کرده بود؛ پس هنگامی که آن زخم مهلکش شفا یابد، آنگاه به سر هشتمی تبدیل می‌شود که از آن هفت است.

در دانیال باب دو، نخستین چهار پادشاهی عبارت‌اند از بابل، ماد و پارس، یونان و روم. این چهار پادشاهی تحت‌اللفظی همچنین نمایانگر چهار پادشاهی روحانی هستند، و با هم هشت پادشاه، یا سرهای مکاشفه هفده را مشخص می‌کنند، زیرا عیسی همواره پایان یک چیز را با آغاز آن به تصویر می‌کشد. دانیال باب دو نخستین ذکر پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدس است، و مکاشفه هفده آخرین آن، پس باید با یکدیگر موافق باشند، زیرا خدا هرگز تغییر نمی‌کند.

پنجمین پادشاهی که در سال ۱۷۹۸ سقوط کرده بود، بابل روحانی، یعنی پاپیت، بود. ششمین پادشاهی که در سال ۱۷۹۸ در قدرت بود، همان پادشاهی دوشاخ بود که به‌واسطه پادشاهی دوشاخ مادها و پارسیان نمونه‌وار گردیده بود. هفتمین پادشاهی، که از ده پادشاه تشکیل می‌شود و در سال ۱۷۹۸ هنوز نیامده بودند، حکومت واحد جهانی است که به‌واسطه یونان، یعنی حکومت واحد جهانی اسکندر کبیر، نمونه‌وار گردیده بود. سر هفتم، که از آن هفت بود، همان پنجمین پادشاهی بود که زخمی مهلک برداشت، اما چون آن زخم مهلک شفا یافت، بار دیگر زنده شد.

داوری فاحشه عظیم در «ساعت» بحران قانون یکشنبه روی می‌دهد؛ یعنی در دوره‌ای از زمان که با قانون یکشنبه در ایالات متحده آغاز می‌شود و در جریان تاریخ تا بسته شدن مهلت آزمایش بشر ادامه می‌یابد. در آن «ساعت»، که در دانیال از آن به عنوان «ایام این پادشاهان» یاد شده است، خداوند پادشاهی خود را برپا خواهد کرد. در آن «ساعت» باران آخر در حال فرو ریختن است.

«باران آخر بر آنان که پاک‌اند فرومی‌آید—آنگاه همه آن را همچون پیش از این دریافت خواهند کرد.»

«چون آن چهار فرشته رها کنند، مسیح پادشاهی خود را برقرار خواهد ساخت. هیچ‌کس باران آخر را دریافت نمی‌کند مگر آنان که هر آنچه در توان دارند انجام می‌دهند.» Spalding and Magan, 3

افاضه باران آخر تدریجی است، زیرا با داوری مطابقت دارد، و داوری نیز تدریجی است. میلری‌ها دریافتند که در دوران پاهای آن تمثال مذکور در باب دوم کتاب دانیال زندگی می‌کنند. آنان بر این باور بودند که روم آخرین پادشاهی زمینی است، و در این باور درست می‌گفتند، اما فهمشان محدود بود.

«روزهای این پادشاهان» در تاریخ پادشاهی روم رخ می‌دهد، اما این تاریخ روم بت‌پرست یا روم پاپی نیست، بلکه تاریخ روم مدرن است. میلری‌ها روم بت‌پرست و روم پاپی را به‌عنوان یک پادشاهی واحد تطبیق دادند، و بدین‌سان برای تأیید برداشت خود از فرازی از کتاب حزقیال درباره آخرین پادشاه یهودا (صدقیا) استفاده کردند.

او تو، ای رئیس شریر و ناپاک اسرائیل، که روزت فرارسیده است، هنگامی که شرارت به پایان خواهد رسید، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: عمامه را بردار، و تاج را از سر بردار؛ این دیگر همان نخواهد بود؛ آن را که پست است سرافراز کن، و آن را که بلند است خوار ساز. آن را واژگون خواهم کرد، واژگون، و دیگر نخواهد بود، تا او بیاید که حق از آن اوست؛ و آن را به وی خواهم داد. حزقیال ۲۱:۲۵-۲۷

از صدقیاه سه پادشاهی پدید می‌آمد که «واژگون» می‌شدند، و این امر به مسیح می‌انجامید، همان که «حق اوست» که سلطنت کند. بابل، ماد و فارس، و یونان، همگی یکی پس از دیگری سرنگون می‌شدند تا نوبت به پادشاهی روم برسد؛ و در خلال تاریخ آن پادشاهی چهارم، مسیح می‌آمد و پادشاهی‌ای برپا می‌کرد. او دقیقاً همین کار را انجام داد.

«در میان کسانی که با شتاب قوم را به سوی هلاکت می‌کشاندند، صدقیا، پادشاه ایشان، از همه پیش‌تر بود. او با ترک کامل مشورت‌های خداوند که به‌وسیله انبیا داده شده بود، و با فراموش کردن دین سپاسی که به نیوکدنصر بر عهده داشت، و با نقض سوگند رسمی وفاداری خود که به نام یهوه، خدای اسرائیل، یاد کرده بود، پادشاه یهودا بر ضد انبیا، بر ضد نیکوکار خویش، و بر ضد خدای خود عصیان ورزید. او در بطالت حکمت خویش، برای یاری به دشمن دیرین سعادت‌مندی اسرائیل روی آورد، و رسولان خود را به مصر فرستاد تا به او اسبان و قومی بسیار بدهند.»

«آیا او کامیاب خواهد شد؟» خداوند درباره آن کس که بدین‌گونه هر امانت مقدسی را به‌پستی خیانت کرده بود، سؤال فرمود؛ «آیا کسی که چنین کارها می‌کند، خواهد گریخت؟ یا آیا او عهد را خواهد شکست و رهایی خواهد یافت؟ به حیات خودم، می‌گویم یهوه خداوند، یقیناً در همان جایی که پادشاهی که او را پادشاه ساخت سکونت دارد، همان که او سوگندش را خوار شمرد و عهدش را شکست، با همان پادشاه در میان بابل خواهد مرد. و فرعون نیز با لشکر نیرومند و جمعیت عظیم خود در جنگ برای او کاری نخواهد کرد؛ ... چون او سوگند را با شکستن عهد خوار شمرد، و اینک دست خود را داده بود و همه این کارها را انجام داده است، نخواهد گریخت.» حزقیال 17:15-18

به «رئیس شریر بی‌حرمت» روز حسابرسی نهایی فرا رسیده بود. خداوند فرمان داد: «دستار را بردار» و «تاج را از سر بگیر.» تا زمانی که خود مسیح پادشاهی خویش را برپا سازد، دیگر به یهودا اجازه داده نمی‌شد که پادشاهی داشته باشد. «آن را واژگون خواهم کرد، واژگون، و واژگون،» این بود فرمان الهی درباره تخت‌خاندان داود؛ «و دیگر نخواهد بود، تا آن‌که صاحب حق آن بیاید؛ و آن را به او خواهم داد.» حزقیال ۲۱:۲۷-۲۸. انبیا و پادشاهان، ۴۵۰، ۴۵۱.

میلر درست می‌گفت، اما فهم او محدود بود؛ زیرا پادشاهی‌ای که مسیح هنگامی که در میان آدمیان راه می‌رفت برپا کرد، پادشاهی نهایی زمینی نبود. پس از پادشاهی روم بت‌پرست، هنوز چهار پادشاه دیگر در پیش بودند. با این همه، مسیح بر صلیب پادشاهی «فیض» را برقرار ساخت؛ اما آن پادشاهی در ایام ده پادشاه مکاشفه هفده برپا نشد، و نیز در زمان باران آخر برقرار نگردید. پادشاهی‌ای که

مسیح در ایام آخر برقرار می‌سازد، پادشاهی «جلال» اوست. خواهر وایت به صراحت درباره هر دوی این پادشاهی‌ها سخن می‌گوید.

میلریت‌ها درک می‌کردند که مسیح در خلال تاریخ پادشاهی چهارم، پادشاهی‌ای برپا ساخت، و در این امر درست بودند، اما فهم ایشان محدود بود. در تاریخ پادشاهی چهارم، مسیح پادشاهی «فیض» را برقرار کرد، و در تاریخ پادشاهی هشتم، پادشاهی «جلال» خود را برقرار ساخت. در آن دوره از تاریخ که او پادشاهی «فیض» را برپا کرد، روح‌القدس در پنتیکاست فرو ریخته شد. پنتیکاست نمادِ فرو ریختن باران آخر است، در آن تاریخ که او پادشاهی «جلال» خود را برپا می‌سازد.

پیام پنتیکاست، پیام قیام حقیقی مسیح بود. پیام باران آخر، دست‌کم تا اندازه‌ای، پیام قیام نمادینی است که در معمای نبوی آن هشتمین از هفت، که در وحش به تحقق می‌رسد، و نیز در دو شاخ وحش زمین، نمود یافته است. پادشاهی مسیح در پادشاهی چهارم و هشتم استقرار می‌یابد.

«اعلامی که شاگردان به نام خداوند کرده بودند، از هر جهت درست بود، و رویدادهایی که به آن‌ها اشاره داشت، همان زمان نیز در حال وقوع بود. پیام آنان این بود: "وقت کامل شده است و ملکوت خدا نزدیک است." با انقضای "آن زمان"—یعنی شصت و نه هفته مذکور در دانیال ۹، که تا مسیح، "آن مسح‌شده"، امتداد می‌یافت—مسیح پس از تعمید خود به دست یحیی در اردن، مسح روح را دریافت کرده بود. و "ملکوت خدا" که ایشان اعلام کرده بودند نزدیک است، با مرگ مسیح برقرار شد. این ملکوت، چنان‌که به آنان آموخته شده بود تا باور کنند، یک امپراتوری زمینی نبود. و نیز آن ملکوت آینده و جاودانه‌ای نبود که آنگاه برپا خواهد شد که "سلطنت و تسلط و عظمت مملکت زیر تمامی آسمان به قوم مقدسان حضرت اعلی داده شود؛" آن ملکوت جاودانه‌ای که در آن "همه سلطنت‌ها او را عبادت و اطاعت خواهند کرد." دانیال ۷:۲۷. در کتاب مقدس، تعبیر "ملکوت خدا" برای اشاره به هر دو، یعنی ملکوت فیض و ملکوت جلال، به کار رفته است. پولس در رساله به عبرانیان، ملکوت فیض را به معرض دید می‌آورد. رسول، پس از اشاره به مسیح، آن شفیع دلسوزی که "از ضعف‌های ما متأثر می‌شود"، می‌گوید: "پس با دلیری به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی حاصل کنیم." عبرانیان ۴:۱۵، ۱۶. تخت فیض نمایانگر ملکوت فیض است؛ زیرا وجود تخت، مستلزم وجود ملکوت است. مسیح در بسیاری از مثل‌های خود، تعبیر "ملکوت آسمان" را برای اشاره به عمل فیض الهی بر دل‌های آدمیان به کار می‌برد.»

"لهذا جلال کا تخت، جلال کی بادشاهی کی نمائندگی کرتا ہے؛ اور اسی بادشاهی کی طرف نجات دہندہ کے ان الفاظ میں اشارہ کیا گیا ہے: 'جب ابن آدم اپنے جلال میں آئے گا، اور سب مقدس فرشتے اُس کے ساتھ ہوں گے، تب وہ اپنے جلال کے تخت پر بیٹھے گا؛ اور اُس کے سامنے سب قومیں جمع کی جائیں گی۔' متی 25:31، 32۔ یہ بادشاهی ابھی مستقبل سے متعلق ہے۔ یہ مسیح کی دوسری آمد سے پہلے قائم نہ کی جائے گی۔

«پادشاهی فیض بی‌درنگ پس از سقوط انسان برقرار گردید، آنگاه که طرحی برای رستگاری نسل گناهکار ریخته شد. در آن زمان، این پادشاهی در قصد و به وعده خدا وجود داشت؛ و انسان‌ها به واسطه ایمان می‌توانستند از اتباع آن گردند. با این حال، تا هنگام مرگ مسیح عملاً استقرار نیافت. حتی پس از آنکه منجی مأموریت زمینی خویش را آغاز کرده بود، می‌توانست از قربانی جلجتا بازگردد، در حالی که از سرسختی و ناسپاسی انسان‌ها فرسوده شده بود. در جتسیمانی، جام اندوه در دست او می‌لرزید. او حتی در همان هنگام می‌توانست عرق خونی را از پیشانی خود پاک کند و نسل گناهکار را واگذارد تا در عصیان خویش هلاک شوند. اگر چنین می‌کرد، هیچ رستگاری‌ای برای انسان سقوط کرده ممکن نمی‌بود. اما هنگامی که منجی جان خود را تسلیم کرد و با واپسین دم خویش ندا درداد: «تمام شد»، آنگاه تحقق طرح رستگاری تضمین گردید. وعده نجاتی که در عدن به آن زوج گناهکار داده شده بود، مهر تأیید یافت. پادشاهی فیض، که پیش از

آن به وعده خدا وجود داشت، در آن هنگام برقرار شد.»

la muerte de Cristo —el mismo acontecimiento que los discípulos habían esperado— fue lo que la aseguró para siempre. Aunque les había causado una cruel desilusión, fue la culminación de la prueba de que su fe había sido correcta. El acontecimiento que los había llenado de duelo y desesperación fue el que abrió la puerta de la esperanza a todo hijo de Adán, y en el cual se concentraban la vida futura y la felicidad eterna de todos los fieles de Dios en todas las edades”

«مقاصد رحمت نامتناهی، حتی از راه نومیدی شاگردان نیز، به سوی تحقق خود پیش می‌رفت. با آنکه دل‌های ایشان به وسیله فیض و قدرت الهی تعلیم او، که “هرگز انسانی چنین سخن نگفته بود”، مجذوب شده بود، با این همه، در میان طلای ناب محبتشان به عیسی، آمیخته‌ای پست از غرور دنیوی و جاه‌طلبی‌های خودخواهانه نیز درهم آمیخته بود. حتی در حجره فصیح، در آن ساعت پرهیبت که استاد ایشان از پیش در حال ورود به سایه جتسیمانی بود، “در میان ایشان نزاعی افتاد که کدام‌یک از ایشان بزرگ‌تر شمرده شود.” لوقا 22:24. دیدگان ایشان از تخت و تاج و جلال پر شده بود، حال آنکه درست در برابرشان، ننگ و جانکاهی باغ، تالار محاکمه، و صلیب جلجتا قرار داشت. این غرور دل ایشان، این تشنگی ایشان برای جلال دنیوی، بود که آنان را بر آن داشت تا با چنان سرسختی‌ای به تعلیم باطل روزگار خود بچسبند، و سخنان نجات‌دهنده را که ماهیت حقیقی ملکوت او را آشکار می‌ساخت و به جانکاهی و مرگ او اشارت می‌کرد، بی‌اعتنا بگذرانند. و این خطاها به آن آزمون انجامید—آزمونی سخت، اما ضروری—که برای اصلاح ایشان اجازه داده شد. هرچند شاگردان معنای پیام خود را به خطا فهمیده بودند و در تحقق‌بخشیدن به انتظارات خود ناکام مانده بودند، با این حال، آن هشدار را که از جانب خدا به ایشان داده شده بود موعظه کرده بودند، و خداوند ایمان ایشان را پاداش خواهد داد و اطاعت ایشان را حرمت خواهد نهاد. کار بشارت انجیل پر جلال خداوند قیام‌کرده ایشان به همه امت‌ها، می‌بایست به آنان سپرده شود. برای آماده‌ساختن ایشان برای این کار بود که آن تجربه، که در نظر ایشان چنین تلخ می‌نمود، اجازه داده شده بود.» The Great Controversy, 347, 348.

در کتاب مکاشفه، «ذهنی که حکمت دارد» «عدد یک انسان» را می‌شمارد و درمی‌یابد که «آن انسان» همچنین همان پادشاهی هشتم است که از هفت است. «انسان گناه» سر پادشاهی هشتمی است که بر پادشاهان و تاجران زمین فرمان می‌راند؛ همانانی که هفت کلیسا برای پرهیز از ننگ جفا با ایشان می‌پیوندند، و او بر آب‌های بسیار نشسته است.

اور اس نے مجھ سے کہا، وہ پانی جو تُو نے دیکھا، جہاں وہ فاحشہ بیٹھی ہے، قومیں اور ہجوم اور امتیں اور زبانیں ہیں۔ مکاشفہ 17:15.

«مرد گناه» بر جهان سیاسی، مالی، دینی و مدنی فرمان می‌راند، و بر همه مردمان، مگر آنان که بر وحش، و بر تصویرش، بر نشانش و بر عدد نامش ظفر یافته‌اند.

۽ مون هڪ اهڙو شيشي جهڙو سمنڊ ڏٺو، جيڪو باهه سان مليل هو؛ ۽ اهي، جن وحش تي، سندس تصوير تي، سندس نشان تي، ۽ سندس نالي جي عدد تي فتح حاصل ڪئي هئي، خدا جون سروديون ڪئي، ان شيشي جهڙي سمنڊ تي بيٺا هئا. ۽ اهي خدا جي خادم موسيٰ جو گيت، ۽ بره جي گيت ڳائين ٿا، چوندي: اي قادر مطلق خداوند خدا، تنهنجا ڪم عظيم ۽ عجيب آهن؛ اي مقدس جابادشاهه، تنهنجا رستا عادل ۽ سچا آهن. مڪاشفو 15:2، 3.

«خردمندان»ی که «افزایش معرفت» را درمی‌یابند، هنگامی که مکاشفه عیسی مسیح گشوده می‌شود، همان کسانی‌اند که «فهم» دارند و «عدد وحش را بشمارند، زیرا که عدد انسان است؛ و عدد او ششصد و شصت و شش است.» آن «فهم» بخشی از فرایند سه‌مرحله‌ای آزمون را نشان می‌دهد که هرگاه عیسی نبوتی را می‌گشاید، همواره رخ می‌دهد. از این‌رو گفته شده است که ایشان «بر» «عدد نام او» «غالب آمده‌اند.»

به‌دست‌آوردن پیروزی یعنی گذراندن یک آزمون، و آنان که «حکیم» هستند و «می‌فهمند»، پیروزی مرتبط با عدد 666 را به‌دست می‌آورند؛ و آن آیه همچنین مشخص می‌سازد که هشت پادشاهی وجود دارد، و هشتمی از آن هفت است. آن «راز» در باب دوم دانیال نمود یافته است، زیرا دعای دانیال برای فهمیدن «راز» بود. این مکاشفه که هشت پادشاهی وجود دارد، و پادشاهی هشتم از آن هفت است، و عدد آن پادشاهی 666 است، همان رازی است که دانیال در اثر دعای خود به‌عنوان به‌دست‌آورنده آن معرفی می‌شود، و دانیال نمایانگر «حکیمان» ایام آخر خداست.

دانیال نمایانگر «خردمندان» ایام آخر است که راز دانیال دو بر ایشان گشوده شده است، و آن راز این مکاشفه است که آخرین و نخستین اشاره به پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدس آن است که در آن صورت، هشت پادشاهی وجود دارد. آن مکاشفه، فهم میلی‌ری دانیال باب دو را تأیید می‌کند، اما هنگامی که شناخته شود، ده بار درخشان‌تر می‌تابد. درخشش آن، که ده بار روشن‌تر است، نمایانگر آزمونی است که «خردمندان» بر آن غلبه می‌یابند؛ زیرا پادشاهی هشتم، که از آن هفت است، همان پادشاهی ششم نیز هست که اتحادی سه‌گانه از اژدها، وحش و نبی کذاب است. از این‌رو، اژدها، وحش و نبی کذاب، همگی همان پادشاهی ششم‌اند، و در کنار هم نمایانگر ۶۶۶ هستند.

نبوکدنصر به‌واسطه مکاشفه باب دوم دانیال آزموده شد، و در این آزمون ناکام ماند. در دانیال ۲، دانیال نماینده «حکیمان» است که در آزمون راز تمثال کامیاب می‌شوند. نبوکدنصر در باب سوم نماینده شیریرانی است که در همان آزمون دقیقاً شکست می‌خورند. نبوکدنصر، به‌عنوان نخستین پادشاه نخستین پادشاهی، نماینده آخرین پادشاه آخرین پادشاهی است. از این‌رو او نماینده «مرد گناه» است، همان مرد نبوت که هفت کلیسا به او تمسک می‌جویند. انسان در روز ششم آفریده شد، و از این‌رو عدد شش، عدد نوع بشر است. عدد نبوکدنصر شش است. نبوکدنصر در آزمون عدد ۶۶۶ شکست خورد، و نماینده شیریران ایام آخر بود. به‌عنوان نمادی از مرد گناه، عدد او شش است.

نَبُوکَدْنَصْرُ الْمَلِكُ صَنَعَ تِمْنَالًا مِنْ ذَهَبٍ، طَوْلُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا وَعَرْضُهُ سِتُّ أذْرُعَ، وَأَقَامَهُ فِي بُقْعَةٍ دُورًا فِي وَلَايَةِ بَابِلَ. دانیال 3:1.

تصویر زریں ساٹھ ہاتھ بلند اور چھ ہاتھ چوڑی تھی، اور اسے نبوکدنصر نے بنوایا تھا، جس کا عدد چھ ہے۔ یہ تصویر دوسرے باب کی تصویر کے نور کے خلاف بغاوت میں قائم کی گئی تھی، اور جب آپ یہ سمجھتے ہیں کہ نبوکدنصر کا عدد چھ ہے، تو تصویر کی تین گنا توصیف چھ، چھ، چھ کے مساوی قرار پاتی ہے۔

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

«فکر برپا ساختن امپراتوری و دودمانی که تا ابد پایدار بماند، به‌نیرومندی تمام بر آن فرمانروای مقتدر اثر گذاشت؛ همان کسی که ملت‌های زمین در برابر بازوانش توان ایستادگی نداشتند. او با شور و شوقی زاده جاه‌طلبی بی‌کران و غرور خودخواهانه، با حکیمان خویش به مشورت پرداخت تا دریابد چگونه می‌توان این مقصود را به انجام رسانید. آنان با فراموش کردن عنایات شگفت‌انگیز الهی مرتبط با رؤیای آن تمثال عظیم؛ و نیز با فراموش کردن این حقیقت که خدای اسرائیل به‌واسطه خادم خود دانیال، معنای آن تمثال را آشکار ساخته بود، و اینکه در پیوند با این تفسیر، بزرگان مملکت از مرگی خفت‌بار نجات یافته بودند؛ و با از یاد بردن هر چیز جز اشتیاق خویش به

استوار ساختن قدرت و برتری خود، پادشاہ و مشاوران دربارش مصمم شدند کہ بہ ہر وسیلہ ممکن بکوشند بابل را بہ عنوان قدرت برتر تمجید کنند و آن را شایستہ وفاداری ہمگانی سازند۔»

وہ تمثیلی تمثیل جس کے ذریعے خدا نے بادشاہ اور لوگوں پر زمین کی قوموں کے لیے اپنا مقصد ظاہر کیا تھا، اب انسانی قدرت کی تمجید کے لیے استعمال کی جانے والی تھی۔ دانی ایل کی تعبیر رد کر دی جانے اور فراموش کر دیے جانے والی تھی؛ حق کو غلط معنی پہنائے جانے اور غلط طور پر برتا جانے والا تھا۔ وہ نشان جو آسمان نے اس لیے مقرر کیا تھا کہ انسانوں کے ذہنوں پر مستقبل کے اہم واقعات منکشف کرے، اُس علم کے پھیلاؤ کو روکنے کے لیے استعمال کیا جانے والا تھا جیسے خدا چاہتا تھا کہ دنیا حاصل کرے۔ یوں بلند پرواز آدمیوں کی تدبیروں کے ذریعے شیطان نسل انسانی کے لیے الہی مقصد کو ناکام بنانے کی کوشش کر رہا تھا۔ نوع انسان کا دشمن جانتا تھا کہ حق، جب خطا سے آمیختہ نہ ہو، نجات دینے کے لیے ایک زبردست قوت ہے؛ لیکن جب اسے خودستائی کے لیے اور انسانوں کے منصوبوں کو آگے بڑھانے کے لیے استعمال کیا جائے، تو وہ بدی کی قوت بن جاتا ہے۔

»نبوکدنصر از خزانه سرشار خود فرمان داد تمثالی بزرگ از طلا ساخته شود، کہ در ویژگی های کلی خود همانند آنچه در رؤیا دیدہ شدہ بود، باشد، جز در یک نکتہ، یعنی جنسی کہ از آن ساخته شدہ بود۔ گلدانیان، با آنکہ بہ نمودہای باشکوہ خدایان بت پرستانہ خویش خو گرفتہ بودند، ہرگز پیش از آن چیزی بہ آن اندازہ بابہت و جلال مند پدید نیاوردہ بودند کہ این پیکرہ درخشان، با شصت ذراع بلندا و شش ذراع پھنا۔ و شگفتی ندارد کہ در سرزمینی کہ پرستش بت ہا در آن رواجی ہمگانی داشت، آن تمثال زیبا و گران بہا در دشت دورا، کہ جلال بابل و عظمت و قدرت آن را مجسم می ساخت، بہ عنوان موضوع پرستش تقدیس شود۔ از این رو چنین تدارک دیدہ شد، و فرمانی صادر گردید کہ در روز تدشین، ہمگان باید با سجدہ کردن در برابر تمثال، عالی ترین وفاداری خود را بہ قدرت بابلی نشان دھند۔» انبیا و پادشاہان، ۵۰۴، ۵۰۵۔